

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهم از آن به که کشور به دشمن دهم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ملک الشعراء
استاد محمد نسیم "اسیر"

عمر گذشته!!!

تضمین سه مصراع از شعر حضرت حافظ شیرازی، که به استقبال از بهار سال ۱۳۳۳ ش، در کابل نازنین سروده شده است، تقدیم میکنم. از آنجا که تنها بند سوم این بهاریه، نظر به شرایط امروز به نام "گلگون کفن" در پورتال وزین "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" انتشار یافته است، خواستم منظومه مذکور را به طور مکمل به مطالعه دوستداران برسانم:

دیشب کـــــــرانه افقم داد این نوید
شد چهر دهر صافتر از روی گلرخان
باز آبروی دختر دی ریخت بر زمین
ابر آب زد به روی گل و سوسن و سمن
با صد هزار عشوه و تمکین عروس باغ
خورشید باز از رخ دی پرده برگرفت
باری تو هم به پاس دل ما فسرندگان
با ساز چنگ و بربط و بانای نینواز
در کنج باغ، صحن چمن، پیش نسترن
«ساقی به نور باده بر افروز جام ما»
«آمد بهار و موسم رطل گران رسید»
گردید باز گل به چمن، این زمان پدید
باز آفتاب پرده برف و خنک درید
آهسته باد از طـرف بوستان وزید
از سبزه باز چادر رنگین بسر کشید
باز عندلیب در بغل ســـــرو آرمید
بردار پنبه از سر میــــنا به صد امید
با شور و شوق و ناله و با جام پرنیید
در زیر سرو و در لب کشت و به پای بید

در دشت، لاله خنده مستـــــانه میزند
صاف است همچـــــو آئینه دامانه شفق
گر دیده باز شسته رخ یاسمن به باغ
آهسته باد زلف چمـــــن، شانه میزند
سویـــــم ستاره چشمک رندانه میزند
خوش آنکه بوسه بر لب پیمانه میزند

باز آسمان به جانب ما خنده میکند
شوری ز آبخار به پا گشته است و باز
گل کرده گل به گلشن و بایک جهان ناز
نرگس بسینه داغ و شقایق به شور حسن
صوفی نهاده لب به لب جام، از نشاط
مستان به رغم محتسب شهر، هرکدام
قمری و عندلیب به شور سرود عشق
مهتاب جبهه بر در جـانانه میزند
ناخن به ساز سینه دیوانه میزند
آتش به جان بلبل و پروانه میزند
بلبل فغان بی سر و سامانه میزند
زاهد قمار سبزه صد دانه میزند
ساغر به کف گرفته و پیمانه میزند
مارا صلاهی گوشه میخانه میزند
«مطرب بگو، که کار جهان شد بکام ما»

ای گل تو هم به دایره این چمن برآ
ای از رخ تو سرو و گل و لاله منفعل
ای رنگ و بوی دشت و دمن باز لاله سان
تا کی به رنگ و بوی خودی عشق باختن؟
حرفی، تکلمی، سخنی، آه و ناله ای
شوری، تجسسی، طربی، بازجستنی
عمر گذشته عبرت ما و تو نیست، چیست؟
تنگ است جامه ای که ترا است در بدن
باری «اسیر» یک قدم از دامگاه خویش
دست خودی ز دامن این پیرهن برآ
بلبل صفت به باغ، به چندین دهن برآ
پر داغها به سینه و پر خون کفن برآ
ای مشک نوشگفته تو هم از ختن برآ
ای طوطی سخنور شکـرشکن برآ
برآ خدای را، ز خود ای جان من برآ
چون غنچه پاره کن یخن از خویشتن برآ
زین تنگنای غم هله! یک پیرهن برآ
دستی به من بده و به همراه من برآ
«باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما»

(م. نسیم «اسیر» - کابل عزیز، ۸ حوت ۱۳۳۲ ش)